جلسهٔ هشتم

توحید در جهان‌بینی اسلام

پنج‌شنبه ۴ مهرماه ۱۳۵۳

۹ رمضان‌المبـــارک ۱۳۹۴

برای دریافت صوت جلسه
روی این نشان بزنید.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اللّهُ لا اِلٰهَ اِلّا هُوَ الحَیُّ القَیّومُ لا تَأخُذُهُ سِنَةٌ وَلا نَومٌ لَهُ ما فِی السَّماواتِ وَما فِی الاَرضِ مَن ذَا الَّذی یَشفَعُ عِندَهُ اِلّا بِاِذنِهِ یَعلَمُ ما بَینَ اَیدیهِم وَما خَلفَهُم وَلا یُحیطونَ بِشَیءٍ مِن عِلمِهِ اِلّا بِما شاءَ وَسِعَ کُرسِیُّهُ السَّماواتِ وَالاَرضَ وَلا یَؤودُهُ حِفظُهُما وَهُوَ العَلِیُّ العَظیمُ ﴿۲۵۵﴾

سورهٔ مبارکه بقره

به‌طور خلاصه، سخن ما این است که آیات توحیدی را در قرآن جدا کنیم، اینجا برای شما ترجمه کنیم و شما خودتان استنباط کنید که توحید ازنظر قرآن، اولاً یعنی چه؟ ثانیاً به‌معنای چه تعهدی و چه عملی در زندگی‌ست. و البتـه فرامـوش نکردیـد و نکنید بحث‌های قبلی را، که گفتیم باید ایمان بـه هـر فکـری و به هر اصلـی از افکار و اصول دینی، اولاً آگاهانه باشـد، از روی فهم و شـعور و آگاهی باشـد، نه کورکورانه؛ ثانیاً ایمان همراه باشد با تعهد. آنچه که ما باید به آن ایمان پیدا بکنیم، حتماً آن چیزی اسـت که در زندگی ما، در عمل ما، چه عمل فردی و چه عمل اجتماعی، چه مربوط بـه شـخص خـود، چه مربوط به جامعهٔ خود، چه مربوط به بشـریت و چه

مربوط به آیندهٔ تاریخ، حتماً یک تعهدی را بر دوش ما می‌گذارد.

با این مقدمه، وقتی ما وارد بحث توحید می‌شویم، قهراً این بحث برای ما یک بحث تعهدآور است، و توحید را ما آن‌چنانی بررسی می‌کنیم که اولاً آگاهانه به توحید برسیم، ثانیاً ببینیم تعهداتی که توحید بر دوش ما می‌گذارد، چیست. آیا توحید فقط یک فهمیدن بی‌مسئولیت و بی‌تعهد است؟ آیا دانستنِ یک حقیقتی است، بدون آنکه این دانستن بر دوش ما یک تکلیفی را بار کند؟ یا نه؛ توحید آگاهی و دانستنی‌ست که به‌دنبال این دانستن، تکلیف‌ها، وظیفه‌ها، مسئولیت‌ها به انسان متوجه می‌شوند. به قرآن که مراجعه کنیم جواب این سؤال را خواهیم دید.

بنابراین آیات مورد نظر ما امروز دربارهٔ توحید است از یک دیدگاه خاص، فردا آیات، باز دربارهٔ توحید خواهد بود از دیدگاهی دیگر، روزهای آینده باز آیات توحیدی خواهد بود، هرکدام از دیدگاهی مخصوص به خود. و بنده مدعی نیستم که با بحث چند روزهٔ دربارهٔ توحید، با استمداد از آیات قرآن، خواهم توانست همهٔ ابعاد توحید قرآنی و اسلامی را بیان کنم. مسلماً اگر چنانچه کسانی با دید دقیق‌تری، با روشن‌بینیِ بیشتری، با مطالعهٔ پرفرصت‌تری به قرآن مراجعه کنند، اقیانوس بی‌کرانی در زمینهٔ توحید خواهند یافت. به‌قدر فرصت محفل خودمان ـ که حتی همهٔ آنچه را هم که خود ما دربارهٔ توحید می‌دانیم، نمی‌توان به‌صورت خلاصه در این محفل بیان کرد ـ به اندازه‌ای که گنجایش وقت و ظرفیت مجلس ما هست، بنده صحبت خواهم کرد.

مطلبی را که قبلاً باید تذکر بدهم، این است که بحث توحید در آیات قرآنی و با آن سبکی که ما مطرح خواهیم کرد، احتمالاً یک‌قدری سنگین به نظر بیاید. احتمالاً یک بحث درسی به نظر بیاید، نه یک بحث بابِ سخنرانی. اما من همیشه پیش خودم این‌جور فکر می‌کردم و می‌کنم؛ که چه لزومی کرده است که محافل عمومی ما حالت درسی نداشته باشد و سخنرانی، چیزی غیر از درس باشد؟ چه مانعی دارد که در یک محفل عمومی، با جمعیت زیاد، افکاری که در مجلس آماده هستند برای شنیدن، آماده باشند برای شنیدنِ چیزهای مشکل و محتاج به تأمل و تفکر؛ عیناً مثل کلاس درس؟ چه لزومی دارد که حتماً در روز ماه رمضان؛ چون ماه رمضان است و دهان‌ها روزه، گوینده خودش را ملزم و ناچار ببیند که مطالب را سرگرم‌کننده‌تر و شیرین‌تر و توأم با مسائل تفریحیِ بیشتر بیان کند؟ چرا؟ تا کِی ما باید در محافل و مجالس عمومی، امیدِ بهتر و بالاتر و عمیق‌تر اندیشیدن را نداشته باشیم؟ چرا باید نداشته باشیم؟

بنابراین شما برادران و خواهرانی که در این مجلس هستید و در روزهای آینده خواهید بود، نمی‌دانم مطلب به نظر شما سنگین بیاید یا نه، ممکن است سنگین بیاید، ممکن است خیلی عادی بیاید، اما اگر مطلب به نظرتان ثقیل و سنگین آمد، به‌عنوان یک مطلبی که بالاخره باید فهمید، رویش فکر کنید، رویش مطالعه کنید. تمام نیروی مغزتان را بسیج کنید، برای اینکه مطلب را بفهمید. کلمات را در ذهنتان حفظ کنید، نگه بدارید، اگر مشکل بود، بعد با دوستانتان، با رفقایتان، مطرح کنید. اگر

بحث یک بحثی‌ست که در ذهنتان ناآشنا می‌آید، سعی نکنید فوراً به‌عنوان اینکه این بحث سنگین است و ثقیل است، از ذهنتان دور کنید، نه‌خیر؛ سعی کنید که این را با مغزتان آشنا کنید.

و البته همان‌طوری‌که در خیلی از بحث‌ها و سخنرانی‌ها و درس‌ها گفتیم، هرگز انتظار نداریم، حتی از یک نفر که آنچه را ما می‌گوییم، به‌طور صددرصد و حتمی بپذیرد، نه؛ بلکه به‌عکس، انتظار داریم از دوستان، برادران، خواهران، در هر حدی که هستید؛ آنچه را که به شما به‌عنوان خوراک و مایهٔ فکری داده می‌شود ـ اگر جاهای دیگر هم این‌جور نیستید، اینجا این‌جور باشید ـ آنچه را که به شما داده می‌شود، در زیر لابراتوارِ[1] درک و فهم و تشخیص و اجتهاد خودتان قرار بدهید وخودتان را مصداق این آیهٔ شریفهٔ قرآن بسازید که ﴿فَبَشِّر عِبادِ ﴿۱۷﴾ اَلَّذینَ یَستَمِعونَ القَولَ فَیَتَّبِعونَ اَحسَنَهُ﴾[2] به بندگان من مژده بده، به آنها که سخن را می‌شنوند و نیکوترینش را انتخاب می‌کنند و پیروی می‌کنند.)

به‌هرصورت، توحید را ما از دو دیدگاه مورد نظر قرار دادیم فعلاً، ممکن است در ضمن تنظیم مطالب، شعبه‌های دیگری هم به نظر برسد که لازم باشد تذکر داده بشود. اولاً توحید را در جهان‌بینی اسلام مورد نظر قرار دادیم. مسلّم، توحید در جهان‌بینی اسلام هست. توحید در جهان‌بینی اسلام چیست و به چه معناست، و آیهٔ قرآن و زبان رسا و گویای قرآن،

---

۱. آزمایشگاه علمی و فنی

۲. سوره مبارکه زمر/ آیات ۱۷ و ۱۸

توحیدی را که در جهان‌بینیِ اسلام مطرح است، چگونه تشریح می‌کند؟ بحث دوم را این‌جور گفتیم: توحید در ایدئولوژی اسلام. البته مختصر توضیحی خواهم داد دربارهٔ اصطلاح جهان‌بینی برای آنهایی که نمی‌دانند و برای اصطلاح ایدئولوژی برای آنهایی که نمی‌دانند؛ چون توحید، هم جزو جهان‌بینی اسلام است، هم جزو ایدئولوژیِ سازندهٔ زندگی‌ساز اسلام است.

علاوه‌بر اینها، توحید در هریک از مقررات فرعی اسلام، خودش را می‌نمایاند و نشان می‌دهد. و هرجایی شما یک حکمی و یک قانونی و یک دستوری را به نام دین مشاهده کردید که در آن توحید لنگ می‌زند، ضد توحید در آن وجود دارد و توحید در آن نیست، بدانید که این از اسلام نیست؛ چون توحید مثل روحی در کالبد تمام مقررات اسلامی هست. مثل هوای رقیق و لطیفی در تمام اجزای این ساختمان و پیکره‌ای که نامش اسلام است، هست. مثل خون پاک و پاکیزه و صاف و تازه‌ای در سراسر این کالبد و پیکری که نامش اسلام و دین است، هست؛ در همهٔ مویرگ‌ها حتی هست، یک‌دانه حکم را در اسلام شما نمی‌توانید پیدا کنید که رنگی و نشانی از توحید در آن نباشد. بنابراین بحث امروز دربارهٔ توحید در جهان‌بینی اسلام است.

جهان‌بینی اسلام یعنی چه؟ شما وقتی‌که به‌عنوان یک انسان، به فکر خودتان، به درک خودتان از عالم، از انسان، از جهان مراجعه می‌کنید، یک تصوراتی پیدا می‌کنید. ممکن است شما به این فکر نبودید، اما

آن‌کسی‌که به این فکر است، وقتی دربارهٔ جهان می‌اندیشد، دربارهٔ انسان می‌اندیشد، دربارهٔ رابطهٔ جهان و انسان می‌اندیشد، دربارهٔ چیزی ماورای طبیعت و ماورای انسان و جهان می‌اندیشد، یک سلسله تصوراتی و افکاری پیدا می‌کند، این را می‌گویند جهان‌بینی. هر مکتبی یک بینش خاصی، یک دیدگاه خاصی، یک برداشت خاصی، یک دریافت خاصی از جهان دارد؛ این برداشت خاص از جهان، این دریافت مخصوص از عالم، این چگونگیِ دیدن عالم، اسمش جهان‌بینی است. از اصطلاحاتی‌ست که تازه چندین سالی‌ست در تعبیرات فارسی دیده می‌شود و به چشم می‌خورد. جهان‌بینی به‌معنای وسعت نظر نیست که معمولاً در اصطلاحات عامیانه به‌کار می‌رود؛ فلان‌کس آدم جهان‌بینی‌ست، یعنی وسیع‌النظر است، نه؛ جهان‌بینی به‌این‌معنا نیست.

به‌طورخلاصه جهان‌بینی را این‌جوری می‌شود تعریف کرد: جهان‌بینی یعنی برداشت یک انسان از جهان، تلقّی یک انسان از جهان، دریافت یک انسان از جهان یا از انسان. گفتیم برداشت یک انسان؛ می‌توانید شما به‌جای یک انسان، بگذارید یک مکتب، یک مسلک، یک آیین، یک رویهٔ اجتماعی برداشتی از جهان دارد، این برداشت اسمش جهان‌بینی است. اسلام یک جهان‌بینی‌ای دارد، اسلام یک برداشتی از جهان دارد. برداشت اسلام از جهان را، آن مقداری که ارتباط پیدا می‌کند به بحث توحید ما، من مختصراً بیان می‌کنم.

اسلام معتقد است که همهٔ این مجموعه‌ای که نامش جهان است، از

بالا تا پایین، از موجودات ناچیز و حقیر، تا موجودات بزرگ و چشم‌گیر؛ از پست‌ترین جاندار یا بی‌جان، تا شریف‌ترین و پرقدرت‌ترینِ موجودات جاندار و دارای خِرَد، یعنی انسان، همه و همه، همه‌جای این عالم، بنده، بَرده، آفریده و وابستهٔ به یک قدرت بسیار عظیم است. ماورای این ظاهری که من و شما می‌بینیم، ماورای آنچه که عینک تیزبین دانشِ تجربی می‌تواند به او برسد، ماورای همهٔ پدیده‌های قابل حس و قابل لمس، یک حقیقتی هست از همهٔ حقیقت‌ها برتر، والاتر، شریف‌تر، عزیزتر و همهٔ این پدیده‌های عالم، ساخته و پرداخته و درست شدهٔ دست قدرت اوست. به آن قدرت بالاتر نامی می‌دهیم؛ اسمش خداست، اسمش الله است.

پس جهان یک حقیقتی‌ست که به‌خودی‌خود استقلال ندارد؛ خودش، خودش را به‌وجود نیاورده؛ از داخل و از درون نجوشیده؛ بلکه دست قدرتمندی این پدیده‌های گوناگون را ـ که هر روزی که دانش به پیش می‌رود، این پدیده‌ها بیشتر خود را نشان می‌دهند ـ آفریده و به‌وجود آورده. دست قدرتمندی‌ست که در دل ذره، آن غوغا را ایجاد کرده و در بالاترینِ جهان‌های ناشناخته، کهکشان‌ها و آن‌سوی کهکشان‌ها که ممکن است میلیاردها برابر آنچه که تا امروز کشف کردیم، چیزهای قابل کشفی باشد؛ این‌همه را به‌وجود آورده است. این کارخانه، سازنده‌ای دارد، این دستگاه، پدیدآورنده‌ای دارد، تصادفی نیست، به‌خودی‌خود نیست. اسلام جهان را یک‌چنین چیزی می‌داند.

اینها مواد جهان‌بینی اسلام در زمینهٔ توحید است که همین‌طور خردخرد، کوتاه‌کوتاه می‌گویم. (در ذهن‌ها بسپارید تا ان‌شاءالله اگر نوشتهٔ فردا حاضر شد، در نوشته هم مختصراً یک چیزی نوشتیم.) آن خدایی که بالاتر از جهان و جهانیان است، آن دست قدرتی که همهٔ موجودات عالم را او می‌گرداند، او ساخته و او دم‌به‌دم آنها را پاینده داشته؛ این دست قدرتمند ـ که نامش الله است، نامش خداست ـ به تمام صفات نیک و نیکی‌آفرین به‌طور اصیل، به‌طور ذاتی، مُتّصَف[1] است؛ یعنی دارای دانش است، دارای قدرت است، دارای حیات است، دارای اراده و تصمیم است و هر آنچه که از این صفات سرچشمه و مایه می‌گیرد. زندگی او از کسی گرفته نشده است، دانش او از جایی اخذ و کسب نشده است و ازاین‌قبیل.

او صاحب‌اختیار عالم است. عالمیان چه کسانی‌اند؟ ذرات عالم درمقابل او چه هستند؟ آیا ذرات عالم وقتی‌که ساخته و پرداختهٔ او شدند، مثل فرزندی که از مادر جدا می‌شود، دیگر جدا شدند؟ نه؛ اصلاً قضیه این‌جوری نیست. اینها در هر لحظه‌ای، برای ماندن و بودن، محتاج او هستند، محتاج قدرت او و ارادهٔ او؛ و همه بندگان اویند. همهٔ موجودات بندگان و بردگان و مصنوعان و مخلوقان اویند. در همه می‌تواند تصرف کند، همه را با نظم خاصی آفریده، همه را با سنت‌ها و قانون‌های منظم و دقیقی به‌وجود آورده. این قانون‌ها را امروز علم دارد کشف می‌کند، که البته بحث من در

۱. (وصف) دارنده صفتی

این زمینه نیست؛ یعنی استدلال بر وجود خدا و اثبات صانع در بحث من نیست، در این زمینه کتاب فراوان است، بروید بخوانید.

و لیکن این جمله را بد نیست یادآوری بکنم از قول چند نفر از دانشمندان علوم تجربی، نه فیلسوف‌ها، دانشمندانی که سر و کارشان با همین آزمایشگاه و لابراتوار و صنعت و سازندگی و این چیزهاست. در این کتابی که دو، سه نفر مترجم فاضل ایرانی ترجمه کردند و نوشتهٔ چندین نفر از نویسندگان دانشمند غیر ایرانی‌ست، به نام اثبات وجود خدا[1] ـ کتاب خوبی است، بد نیست مراجعه کنید ـ چند نفر از دانشمندان علوم تجربیِ امروز می‌گویند با پیشرفت دانش، با رفتنِ در کُنهِ مخلوقات و موجودات و کشف قانون‌های منظم، ما می‌فهمیم که جهان را پدیدآورنده‌ای‌ست. ازبس می‌بینیم نظم وجود دارد، ازبس انتظام و انضباط در کار عالم هست، می‌فهمیم که جهان را آفریدگاری هست و آفریننده‌ای. خب، پس همهٔ موجودات عالم، بندگان او، پدیدآوردگان او، همه تحت اختیار او و در قبضهٔ قدرت اویند و انسان هم مثل بقیهٔ موجودات دیگر.

در جهان‌بینی اسلام، توحید یک‌چنین چیزی‌ست؛ توحید یعنی جهان دارای یک آفریننده و سازنده، و به تعبیری، دارای یک روح پاک و لطیف است. جهان پدیدآورنده‌ای دارد و همهٔ اجزای این عالم، بندگان

---

۱. «اثبات وجود خدا» تألیف جان کلوور کتابی است مشمل بر چهل مقاله از دانشمندان علوم روز، دربارهٔ اثبات وجود خدا. این کتاب توسط آقایان احمد آرام، علی‌اکبر مجتهدی و سید مهدی امین ترجمه شده است.

و بـردگان و موجـودات تحـت اختیـار آن خـدا و آن پدیدآورنـده محسوب می‌شوند. توحید در جهان‌بینی اسلام این است؛ یعنی وقتی‌که یک مسلمان، از دیدگاه اسلام به این عالم نگاه می‌کند، این عالم را یک موجـود مسـتقلی نمی‌بینـد، بلکه یک موجـودی می‌بیند وابسـتهٔ به یک قـدرت بالاتـر. چـه اثری دارد؟ چـه فایده‌ای دارد؟ عجیـب تأثیری دارد؛ در بحث‌هـای بعـدی که دربـارهٔ توحید می‌کنیم، آن‌وقت معلوم می‌شـود که ایـن بینـش، ایـن جهان‌بینی مخصـوص، این دریافت و برداشـت از عالم، این تلقی از جهان و جهانیان، چه تأثیری دارد در سازندگی زندگی.

بـه آیـات قرآن مراجعـه می‌کنیم، می‌بینیم عیناً همین مطلـب را در آیات قرآنی، پروردگار عالم ذکر کرده. از دو جای قرآن آیاتی را ما در نظر گرفتیم که امروز تلاوت بشـود و ترجمه بشـود. اول از سـورهٔ بقره اسـت، آیه‌ای که معروف اسـت به آیةالکرسـی. قسمت اول آیةالکرسـی در این زمینه است، که حالا تلاوت و ترجمه می‌کنیم و تدبر می‌کنیم در آن. آیهٔ ۲۵۵ است.[۱]

﴿بِسمِ‌اللهِ‌الرَّحمنِ‌الرَّحیم. اَللّهُ لا اِلهَ اِلّا هُوَ﴾ الله، ایـن نامـی کـه معادلی به‌صورت تبیین و تشـریح برایش نمی‌شـود پیدا کرد؛ چیسـت الله؟ خداسـت. خدا کیسـت؟ آن موجـودی اسـت کـه ﴿لا اِلهَ اِلّا هُوَ﴾ هیـچ معبـودی بـه جـز او

۱. معظّمـله در جلسـاتی کـه سـال ۱۳۵۲ و در مسـجد کرامـت مشـهد، بـه ترجمـهٔ اذکار نمـاز می‌پرداختنـد، ترجمـه‌ای قابـل فهـم برای عمـوم مردم از ایـن آیات ارائـه کرده‌اند. ششـمین گفتار از مجموعه گفتارهای صهـبا، با عنوان «ترجمهٔ تفصیلی آیةالکرسـی» به این سخنرانی اختصاص یافته است.

نیست. الـه را معبـود معنـا کنید. اله یعنی هـر آن موجودی که انسـان درمقابـل او به‌صورت تقدیس،[۱] به‌صـورت تعظیم و تکریم، خضوع می‌کند، اختیار خودش را دست او می‌دهد، سررشـتهٔ زندگی‌اش را به او می‌سـپرد، او را دسـت‌باز و مطلق‌العنان[۲] در زندگی خود قرار می‌دهد، این را در اصطلاح قرآنی می‌گویند اله. آن‌کسانی‌که هوای نفس را سررشته‌دار زندگـی خـود می‌کنند، الهشـان هوای نفسشـان اسـت. آن‌کسـانی‌که یک انسـان سـرکشِ متجـاوز را در امور زندگی خود، دسـتش را بـاز می‌گذارند، الهشـان همان شیطان است. آن‌کسـانی‌که به سنت‌ها و عقیده‌های پوچ، به‌طور بی‌قیدوشـرط تسـلیم می‌شوند، الهشـان همان سنت و عقیدهٔ پوچ است. هرچه در وجود انسان و در زندگی انسان، بی‌قیدوشرط دستش باز باشد و حکومت و تحکم بکند، او اِله است.

اینجـا می‌گویـد کـه ﴿لا اِلهَ اِلّا هُوَ﴾ هیـچ الهـی، هیـچ معبـودی به‌جـز او نیسـت. یعنـی چه نیسـت؟ یعنـی در دنیا نیسـت؟ هزاران معبـود بود در دنیـا، سیصدوشـصت‌تا در خـودِ خانـهٔ کعبه آویـزان و قرار داده شـده بود، سیصدوشـصت‌تا عروسـک. همین‌قـدر هم عروسـک‌های جانـدار در دنیا، داشـتند فرمانروایی می‌کردند؛ چطور الهی نیسـت! پـس اینی‌که می‌گوید ﴿لااِلهَ اِلّا هُوَ﴾ جز او الهی نیست؛ یعنی اله واقعی نیست، اله قانونی نیست، الـه حقیقـی نیسـت؛ یعنی هرکـس دیگر را غیر از الله بـه الوهیت ـ به آن

۱. (قِدس) پاک‌شمردن
۲. بی‌قید و بند

معنایی که گفتم ـ به معبودیت پذیرفتید، گناه کردید، برخلاف حق، عملی انجام دادید؛ چون جز الله هیچ‌کس شایستهٔ معبود بودن و الوهیت نیست.

﴿اللّهُ لا اِلهَ اِلاّ هُوَ﴾، خصوصیت این الله، این اِله یکتا و یگانه چیست؟ خصوصیاتش را مقداری می‌شمرد: ﴿اَلحَیّ﴾ زنده است؛ همه مرده‌اند، دیگران موجودات مرده و مُردارند، او زنده است. بی‌جان‌ها که پیداست، باجان‌ها هم مرده‌اند. باجانی که روزی نبوده و روز دیگری هم نخواهد بود، جانداری که جانش دائماً در تهدید است، موجود زنده‌ای که زندگی‌اش با حرکت یک مو، با جنبش یک مغز گاهی تهدیدِ به فنا و نابودی می‌شود، این چه‌جور زندگی‌ای‌ست؟ زندهٔ جاودان، زندهٔ اصیل، زندهٔ حقیقی، آن کسی‌ست که حیات برای اوست و هدیه و عطیه و موهبت اوست به همهٔ جانداران، و او خداست. ﴿اَلحَیّ﴾ آن زنده، ﴿اَلقَیّوم﴾ آن پایدار و پاینده. آن‌کسی‌که زندگی او دائمی و جاودانه و همیشگی است. آن‌کسی‌که زندگان به زندگی او زنده‌اند و اگر او نباشد، اگر او نخواهد، اگر او اراده نکند، یک زنده و یک جلوهٔ زندگی در جهان باقی نخواهد بود، ﴿اَلقَیّوم﴾.

﴿لا تَأخُذُهُ سِنَةٌ وَلا نَومٌ﴾ چُرت و خواب او را نمی‌رباید؛ خواب سبک، چه برسد به خواب سنگین. او را از خود نمی‌گیرد، یعنی چه؟ یعنی لحظه‌ای غفلت، لحظه‌ای بی‌توجهی، در وجود او و در حیات او راه ندارد. موجودات دیگر، خداوندگاران دروغین غفلت می‌کنند از خودشان، از مردم تحت اختیارشان، از جهانی که در قبضهٔ آنها هست، سراپا غفلتند، دائماً در غفلتند، آنجایی‌که

ادعای آگاهی و اطلاع می‌کنند، آگاهی و اطلاعشان دروغین است. آنچه بر آنان غلبه دارد، غفلت است و نادانی‌ست.

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ ﴿۲۸﴾ جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا وَبِئْسَ الْقَرَارُ﴾[۱] که موسی‌بن‌جعفر صلوات‌الله‌علیه این آیهٔ قرآن را برای هارون‌الرشید خواند. آیا ندیدی آن‌کسانی‌که نعمت‌های خدا را کفران کردند، ناسپاسی کردند، قوم خود و دنباله‌روان خود را به وادی نابودی و نیستی و هلاکت و بدبختی کشاندند؟ کجاست آن وادی بدبختی و نیستی؟ جهنم! خودشان هم وارد جهنم شدند، دنباله‌روان بیچاره‌شان را هم دنبال خودشان به جهنم کشاندند و چه بد جایگاهی‌ست جهنم. موسی‌بن‌جعفر صلوات‌الله‌علیه به هارون می‌گفت تو از آنهایی.[۲] خب اگر هارون غافل نباشد، چرا خودش و مردمش را به دوزخ بکشاند؟ پس سراسر غفلتند خدایان دیگر.

آن‌که او را غفلت نمی‌گیرد، حاکم واقعی این جهان است؛ یعنی الله. ﴿لَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ﴾، به نظرتان نیاید که سِنَة یعنی چرت، خواب سبک و نَوم، یعنی خواب معمولی یا سنگین را از خدا برداشتن و نفی کردن، چه لزومی داشت اینجا؟ چرا؛ در بحث‌های بعدی خواهیم دید. چون هر اشاره‌ای در توحید، هر نکته‌ای در توحید، اشاره به نفی الوهیت غیر خداست و اشاره به نقایص غیر خدا. هرچه دربارهٔ خدا اثبات می‌شود، آن چیزهایی‌ست که دربارهٔ مدعیان الوهیت نفی می‌شود. آنچه در توحید

---

۱. سوره مبارکه ابراهیم/ آیات ۲۸ و ۲۹

۲. تفسیر نورالثقلین/ ذیل آیهٔ ۲۸ سوره ابراهیم

گفته می‌شود، آن چیزهایی‌ست که در زندگی عملی موحدان و خداپرستان باید منعکس بشود. تمام خصوصیات و دقایق توحید باید در زندگی مردم موحد نمونه‌هایش وجود داشته باشد، که این در بحث‌ها و تلاوت‌های بعدی می‌آید. بنابراین ﴿لا تَأخُذُهُ سِنَةٌ وَلا نَومٌ﴾ اشاره است به غفلت‌ها، خواب‌ها، بی‌خودی‌های خداوندان و خداوندگاران دروغین.

﴿لا تَأخُذُهُ سِنَةٌ وَلا نَومٌ لَهُ ما فِي السَّماواتِ وَما فِي الأَرضِ﴾ از آنِ اوست هر آنچه در آسمان‌هاست و هر آنچه در زمین است؛ مِلک اوست، بندهٔ اوست. ﴿مَن ذَا الَّذي يَشفَعُ عِندَهُ اِلّا بِاِذنِه﴾ کیست که درمقابل او شفاعت کند، وساطت کند، جز به اذن او. هیچ قدرت دیگری سراغ نداریم ما که حتی به اندازهٔ قدرت یک شفیع، بتواند درمقابل خدا عرض اندام بکند. اگر کسی شفاعت از دیگران می‌کند، باز به اذن خدا می‌کند. پیغمبران که شفاعت می‌کنند، اولیا و ائمه و صلحا و مؤمنین و شهدا که شفاعت می‌کنند پیش خدا، جز به اذن خدا نمی‌کنند؛ بنابراین آنها هم یک قدرت‌هایی درمقابل قدرت خدا، یک دکان‌هایی درمقابل خدا نیستند. چنین نیست که آنها هم یک دم و دستگاه جداگانه‌ای درمقابل دم و دستگاه خدا باشند، نه؛ بندگان خدا هستند، مُنتها بندگان مورد لطف و محبت خدا.

﴿مَن ذَا الَّذي يَشفَعُ عِندَهُ اِلّا بِاِذنِه﴾ کیست آن‌که شفاعت کند نزد او جز به اذن و رخصت او؟ ﴿يَعلَمُ ما بَينَ اَيديهِم وَما خَلفَهُم﴾ پیش روی آنها هرچه هست و پشت سر آنها، می‌داند؛ یعنی محیطِ به تمام زندگی انسان‌ها و موجودات است، ﴿وَلا يُحيطونَ بِشَيءٍ مِن عِلمِهِ اِلّا بِما شاءَ﴾ احاطه ندارند،

گسترده نیست دانششان به چیزی از دانش پروردگار، مگر آنچه خود او بخواهد.

ببینید چطور تمام عالم را به دو صف تقسیم می‌کند. یک صف، صف خدا؛ یک صف، صف موجودات دیگر. در این صفِ دیگر، همهٔ ذراتِ عالم بندگان خدایند در حدّ واحد. می‌خواهم بگویم از لحاظ بندگیِ خدا، بین دو موجود عالم هیچ امتیازی نیست. ازاین‌جهت که بندهٔ خدا هستند، ازاین‌جهت که تحت قدرت و در قبضهٔ خدایند، همه یکسانند، همه! حتی بزرگ‌ترین موجود عالم، عزیزترین و ارزشمندترین انسان تاریخ؛ یعنی وجود مقدس نبی‌اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله، از لحاظ بندهٔ خدا بودن، تحت اختیار خدا بودن، عبد خدا بودن، مثل همهٔ ذرات دیگر وجود است. همان اندازه‌ای که آنها تحت اختیار خدایند، همان اندازه هم پیغمبر تحت اختیار خداست. این‌جور نیست که یک نبی‌ای، یک مقامی، یک انسان بزرگی، چون بزرگ است، چون زبده است، چون محبوب خداست، چون عزیز خداست، یک مایه‌ای از قدرت درمقابل خدا داشته باشد، نه؛ بندگان دست‌بسته و تسلیم پروردگارند و بزرگی‌شان هم به همین است. در تشهد نماز می‌خوانید «اَشهَدُ اَنَّ مُحَمّداً عَبدُهُ وَ رَسولُهُ»، بندهٔ خدا بودن را جلوتر می‌آورید، شهادت می‌دهم که محمد عبد او، بندهٔ او و پیامبر اوست. اول بنده بودن را ذکر می‌کنید.

﴿وَسِعَ كُرسِيُّهُ السَّماواتِ وَ الاَرضَ﴾ گسترده است تخت قدرت او آسمان‌ها را و زمین را ﴿وَلا يَؤُودُهُ حِفظُهُما﴾ نگاهداری آسمان‌ها و زمین بر او گران و

دشوار نیست، ﴿وَهُوَالعَلِيُّ العَظیمُ﴾ اوست برتر و بلندقدر، اوست بزرگ و پرشکوه. از این آیات، شما از مجموع چه می‌فهمید؟ غیر از دقایقی که در آیه هست، غیر از نکات و ریزه‌کاری‌هایی که در هر جمله‌ای هست. که یک مقداری‌اش را ممکن است شما بفهمید یا من بفهمم و ده‌ها یا صدها دقیقه و نکتهٔ دیگر هست که جز بندگان برگزیدهٔ خدا کس دیگر نمی‌فهمد. از کلمه ﴿اللّهُ لا اِلهَ اِلّا هُو﴾، امام سجاد یک لطایفی، یک دقایقی می‌فهمد که من و شما نمی‌فهمیم. غیر از این دقایق، غیر از این نکات، غیر از مسائل اجتماعی یا اعتقادی که در اینجا هست، از مجموعش چه می‌فهمید؟

از مجموع، بینش اسلام را در مورد خدا، خوب به‌دست می‌آورید و آن چیست؟ و آن این است که در همهٔ منطقهٔ وجود، یک قدرت به نام خداست، یک مرکزِ قدرت، یک کانونِ دانش و حیات و نیرو، به نام خدا. و در طرف مقابل، تمامِ پدیده‌ها، رو به آن قدرت عظیم و جلیل، با حال مسکنت،[1] با حال عبودیت، با حال بندگی، همه و همه؛ فرقی هم بین پدیده‌های عالم، از جهت عبودیت درمقابل آن مرکز قدرت نیست. یک ذرهٔ کوچک تا یک کهکشان عظیم، یک انسان مؤمن یا یک انسان کافر، یک موجود بی‌ارزش یا یک انسان باارزش، همگان درمقابل آن موجود، دست‌بسته، تسلیم، عبد، بنده، برده‌اند؛ هر تعبیری که می‌خواهید بکنید.

البته فهمیدن این موضوع دارای آثاری‌ست در شناخت ایدئولوژی اسلام،

---

۱. (س‌کَ‌ن) فقر، تنگدستی

در شـناخت طرح‌هـای عملی اسـلام برای جامعـه. به‌طور نمونه، مثلاً می‌توانم این را حالا اشاره کنم که در ذهنتان یک برقی بزند، بدانید کـه فلسـفه‌بافی نمی‌خواهیـم بکنیم. وقتی دانسـتیم که همهٔ انسـان‌ها فی‌الجمله درمقابل این قدرت و این مرکز نیرو علی‌السوائند،[۱] دیگر معنی نـدارد کـه امپراتور روم، والِریَن[۲] مثلاً، در حال غرور و تکبر مجسـمه‌اش را آنجا بسازند که یک برده‌ای، یک غلامی روی پایش افتاده. می‌گوییم چرا؟ به چه مناسـبت؟ مگر این امپراتور عظیم‌الشـأن، غیر از صف بندگان خدا، صـف دیگـری پیـدا کـرده؟ و مگر این انسـانی که حالا روی پـای امپراتور افتاده، دارد او را سجده می‌کند، دارد درمقابل او خضوع و خشوع می‌کند، غیـر از صـف بندگان، یک صف پایین‌تری، پسـت‌تری پیدا کرده؟ مگر هر دوی اینها وابسته به یک صف نیستند، پس این وضع چرا؟

ببینیـد اگـر ایـن جهان‌بینـی، این بینـش، این برداشـت از جهان نباشـد، امپراتورهـای عالـم، قلدرهای تاریخ، مالکان بزرگ و ثروتمندان و اشـراف عظیمی که در طول تاریخ بودند، که هزاران و میلیون‌ها بنده و برده و اسیرِ قـدرت و مطیـع امـر و فرمان داشـتند؛ اینها می‌توانسـتند بگویند آقا، من تافتهٔ جدابافته‌ای هسـتم، من غیر از آن هسـتم، او باید بیفتد روی پای

۱. برابر، یکسان

۲. از امپراتوران بزرگ روم بوده است که مسیحیان را مورد آزار و اذیت بسیار قرار می‌داد. این پادشـاه در اواخر عمرش در جنگی با ساسـانیان اسـیر شـد. مسیحیان این اسارت را عقوبت الهی در حق والرین خواندند که مسیحیان را آزار می‌داد.

من، من باید پایم را بگذارم روی سر او؛ من برای فرمان دادن آفریده شدم، او برای فرمان بردن آفریده شده؛ من برای آقا زیستن آفریده شدم، او برای بدبخت بودن ساخته شده؛ من بندهٔ خدایی هستم که آن خدا قدرتش بیشتر است، او بندهٔ یک خدایی‌ست که آن خدا عُرضه‌اش کمتر است؛ مثل چیزی که بنی‌اسرائیل می‌گفتند. بنی‌اسرائیل می‌گفتند که خدای ما، خدای عالم، یَهُوَه[1] است و یَهُوَه لطفش به بنی‌اسرائیل بیشتر است. بت‌پرستان مشرک هندوستان می‌گفتند که جامعه به چهار طبقه تقسیم می‌شود، هر طبقه‌ای یک خدای مخصوصی دارند و از یک جای مخصوصی آفریده شده‌اند. اما بینش توحیدی خالص اسلامی می‌گوید تمام ممکنات و موجودات از یک‌جا، از یک مبدأ، از یک دست قدرت، آفریده و ساخته و پرداخته شدند؛ همه درمقابل او بندگان و بردگانند، همه درمقابل او اسیر قدرتند، همه باید فرمان او را ببرند. هیچ‌کس حق ندارد سرش را به پای دیگری بگذارد، همچنانی‌که هیچ‌کس حق ندارد پایش را روی سر دیگری بگذارد. همان‌طوری‌که حق نداری پایت را روی سر کسی بگذاری، حق نداری سرت را روی پای کسی بگذاری. برای چه؟ برای خاطر اینکه برخلاف حق و حقیقت عمل کردی در هر دو صورت. آن‌کسی‌که روی اسب نشسته است و بندگان و بردگان، زیر سم اسب او دست و پا می‌زنند، با آن بندگان و بردگان تفاوتی ندارد.

---

۱. نام خدای تعالی نزد یهود. اسمی است که در تورات بر خدا اطلاق شده است که دلالت بر سرمدیت خدای یهود می‌کند.

﴿مَن ذَا الَّذِي يَشفَعُ عِندَهُ إِلَّا بِإِذنِهِ﴾، چه کسی به او نزدیک‌تر است؟ چه کسی درمقابل او یک قدرتی دارد؟ چه کسی می‌تواند درمقابل منِ او، منیّتی داشته باشد؟ بله ﴿إِلَّا بِإِذنِهِ﴾، کسانی می‌توانند شفاعت کنند، اما به اذن خود او. او هرگز به جباران اذن شفاعت نمی‌دهد، به امامان اذن شفاعت می‌دهد. او هرگز به مفسدان اذن نزدیکی و رخصت شفاعت نمی‌دهد. به انبیا، به اولیا، به صلحا، به شهدا، به خاکسارانِ عالی‌مقام، آن بندگانی که زندگی دنیا بر آنها تلخ و زهرآگین گذشت، اما روحشان نیرومند شد؛ در راه وظیفه حرکت کردند، بر خودشان دشوار و سخت گرفتند تا به‌سوی وظیفه یک قدم نزدیک‌تر شده باشند؛ آنها می‌توانند، آنها می‌توانند نزد خدا شفاعت کنند. تازه آنها هم علت اینکه می‌توانند شفاعت کنند، این است که بیشتر بندگیِ خدا کردند؛ چون خودشان را تحت قدرت خدا بیشتر قرار دادند. هیچ‌کس مثل پیغمبر خدا در زمان پیغمبر عبودیت خدا نکرده، هیچ‌کس مثل امیرالمؤمنین در زمان امیرالمؤمنین عبودیت خدا نکرده، هیچ‌کس مثل امام سجاد در زمان امام سجاد عبودیت خدا نکرده. اینی‌که پیغمبر بالاترینِ مردم است، علی بالاترینِ مردم است، امام سجاد بالاترینِ مردم است؛ نه برای خاطر اینکه شوشتری مقابل دزفولی فرض کنید؛[1] چون بندگی خدا بیشتر کردند، مقامشان بالاتر است، مقامشان ارجمندتر است. از وضع کلی این آیه ـ که آیةالکرسی‌ست ـ این معنا برمی‌آید که پروردگار عالم، آن قدرت مطلق است؛ و درمقابلش تمام موجودات، تمام تکوینات،

---

۱. مثالی است در معنای تفاخرها و تعصب‌های قومی بر یکدیگر.

همهٔ عالم، عبد و مطیع و دست‌بسته و تسلیم هستند؛ هرکه می‌خواهد به او نزدیک‌تر بشود باید بیشتر عبد او باشد. این یک آیه.

آیهٔ دیگر در سورهٔ مریم است، از سورهٔ مریم انتخاب کردیم. آیهٔ ۸۸ به بعد: ﴿وَقالُوا اتَّخَذَ الرَّحمٰنُ وَلَداً﴾ گفتند که خدای رحمان فرزندی گزیده است. کفار به‌صورت‌های گوناگون این حرف را زده‌اند؛ مسیحی‌ها یک‌جور، یهودی‌ها یک‌جور، مشرکین قریش و مشرکین عربستان یک‌جور، مشرکان جاهای دیگر یک‌جور. بعضی می‌گفتند خدا دختر دارد، بعضی می‌گفتند پسر دارد، بعضی می‌گفتند دختر و پسر دارد، بعضی می‌گفتند یکی دارد، بعضی می‌گفتند بی‌نهایت دارد، عائله‌مند است! به‌هرصورت گفتند: ﴿اِتَّخَذَ الرَّحمٰنُ وَلَدًا﴾ خدا فرزند دارد. فرزند دارد را، از چه باب می‌گفتند؟ این نکته را دقت کنید که فرزند داشتن خدا، که مورد ادعای یک عدهٔ مشرک یا مسیحی یا یهودی بود، به‌این‌معنا بود که در میان مخلوقات عالم، در میان موجودات، یک نفری هست که نسبتش با خدا، نسبت بنده بودن نیست ـ دقت کنید ـ نسبت فرزند بودن است. آقازاده است، نه غلام؛ اگرچه آقا نیست.

یهودی‌ها که می‌گفتند عُزَیرٌبن الله، یعنی عُزَیرِ پیغمبر فرزند خداست، می‌خواستند بگویند که اگر همهٔ موجودات عالم بنده و بردهٔ خدا هستند، عزیر از این مقوله خارج است، او دیگر بندهٔ خدا نیست، او آقازادهٔ خداست، نور چشمیِ خداست. مسیحی‌ها هم که دربارهٔ مسیح این حرف را می‌زدند، کفار هم که دربارهٔ لات و مَنات و عُزّی[1] می‌گفتند اینها دختران خدا هستند،

۱. در آیات ۱۹ و ۲۰ سوره مبارکه نجم نام این سه بت مشرکان ذکر شده است.

مشرکان یونان و روم که آنها هم برای خدا، خدازاده و آقازاده‌های فراوانی قائل بودند، همه نظرشان این بود. یعنی درحقیقت این دو صفی که ما در نظر گرفتیم، یکی صف خدا و یکی صف همهٔ بندگان و موجودات که همه درمقابل خدا خاضعند، این دو صف را، سه صفش می‌کردند. می‌گفتند خدا، بندگان، زبدگان؛ فرزندی، آقازاده‌ای، خدازاده‌ای، چیزی. آیات سورهٔ مریم این مطلب را نفی می‌کند. تا آخر آیات درست دقت کنید.

﴿وَقالُوا اتَّخَذَ الرَّحمٰنُ وَلَداً﴾ گفتند که خدای رحمان فرزندی انتخاب کرده و گرفته است؛ ﴿لَقَد جِئتُم شَيئاً اِدّاً﴾ هر آینه آورده‌اید سخنی سهمگین و سنگین. ببینید تعبیر خدا چیست؛ حرف گِرانی، حرف سهمگینی، عقیدهٔ بسیار خطرناکی را ارائه دادید. ﴿لَقَد جِئتُم شَيئاً اِدّاً﴾ حقاً سخنی گران و سهمگین ارائه دادید. ﴿تَكادُ السَّماواتُ يَتَفَطَّرنَ مِنهُ وَتَنشَقُّ الاَرضُ وَتَخِرُّ الجِبالُ هَدّاً﴾ کم مانده بود که آسمان‌ها از یکدیگر بپاشد، بشکافد، و زمین از هم بِدَرد و کوه‌ها در هم فرو ریزد. ﴿اَن دَعَوا لِلرَّحمٰنِ وَلَداً﴾ که برای خدای رحمان فرزندی خواندند و معتقد شدند.

پیداست مسئله خیلی مهم است. خدا آن‌جور نیست که یک فحشی، یک حرف بدی، به او بر بخورد؛ احساساتی که نیست پروردگار عالم. آنچه که به‌عنوان عقیده به مردم می‌دهد، آن چیزی‌ست که در تأمین هدف‌های الهی دخالت دارد. آنچه هم که به‌عنوان عقیدهٔ فاسد نفی می‌کند، آن چیزی‌ست که اعتقاد به آن، در تأمین فساد جامعه دخالت دارد. نفی عقیدهٔ فاسد به‌معنای نفی یک رگهٔ فساد است در جامعهٔ بشری. و اعتقاد

به اینکه خدا ولد دارد، خدازاده و آقازاده دارد، فرزند دارد، اعتقاد به حد واسط بین خدا و بشر، حد فاصل، این اعتقاد مفاسدی دارد در جامعه، که البته این تدریجاً در ضمن بحث‌های توحیدی مفاسدش معلوم می‌شود. این درحقیقت بهانه‌ای است برای اینکه بندگان، غیر اینکه بندهٔ خدا می‌شوند، بندهٔ یکی دیگر هم بشوند.

﴿وَ ما يَنبَغِي لِلرَّحمٰنِ اَن يَتَّخِذَ وَلَداً﴾ شایسته نیست رحمان را که فرزندی بگیرد، ﴿اِن كُلُّ مَن فِي السَّماواتِ وَالاَرضِ اِلّا آتِي الرَّحمٰنِ عَبداً﴾ همهٔ آنچه که در آسمان و زمینند، نیستند مگر فراهم‌آمدگان درمقابل خدا، به‌عنوان عبودیت و بندگی، همه عبدِ خدا هستند، همه بندگان خدایند. ﴿لَقَد اَحصاهُم وَ عَدَّهُم عَدّاً﴾ آنها را احصا کرده است، قبضه کرده است و شمرده است شمردنی. این‌هم این آیهٔ دیگر که در سورهٔ مریم بود.

خب، پس به‌طور خلاصه، بحثی که امروز داشتیم، حاصل به این صورت بود که توحید در جهان‌بینی اسلام یعنی چه و چیست؟ بررسی توحید به‌عنوان یکی از مواد اصول جهان‌بینی. فردا می‌رسیم ان‌شاءالله به بررسی توحید، به‌عنوان یکی از مواد اصول ایدئولوژی اسلام. ببینید با همدیگر اینها فرق دارند، این مقدمهٔ اوست، این زمینهٔ اوست. بینش اسلامی این است؛ دنیا را، جهان را، عالم وجود را، این‌جور می‌بینند. خب، حالا این بینش چه الهام می‌دهد به ما؟ چه خط سیری، چه طرحی، چه نقشه‌ای برای زندگی ارائه می‌دهد؟ آن چیست؟ توحید آنجا چه‌کاره است؟ «توحید در ایدئولوژی اسلام».

نهم رمضان ۹۴

توحید در جهان‌بینی اسلام

در جهان‌بینی (بینش فلسفی و زیربنائی) اسلام، همه‌ی پدیده‌های جهان، وابسته و آفریده و بنده‌ی یک قدرت برترند. این قدرت برتر، خدا است (الله) و همه‌ی خصلت‌های اساسی نیک، همچون: علم، قدرت، اراده، حیات، ... آراسته است.

از اعماق ذره‌ی ناچیز تا اوج افلاک و کهکشانها و جهان‌های ناشناخته ساخته و پرداخته و تحت اختیار او است. موجودات جهان - انسان و دیگرها - بندگان مقهور اویند و در عبودیت او همگان شریک و همطرازند. و هیچکس و هیچ چیز زیر عنوان: فرزندی، همسری، همتانی... از دایره‌ی عبودیت خدا بیرون نیست.

بندگان، همه چیز خود را - فکر و هوش و قدرت تصمیم و امکانات مادّی و و - از او دارند و سررشته‌دار پیدایش و ادامه حیات آنها است:

این بینش، زیربنا و قاعده‌ی اساسی تمام طرحها و برنامه‌ها و افکار عملی و زندگی‌ساز (ایدئولوژی) در اسلام است.

آهنگ توحید، در صدها آیه‌ی قرآن، گوش‌نواز و چشمگیر است. برای نمونه به آیات زیر توجه کنید:

اللهُ لا اِلهَ اِلّا هُو - الله، هیچ معبودی (اِله) بجز او نیست

الحَیُّ القَیّوم - آن زنده‌ی پاینده و نگهدار و نگهبان

لا تأخُذُهُ سِنَةٌ و لا نَوم - او را چرت و خواب، نمی‌رباید (لحظه‌ئی بیخودی و غفلت بدو راه نمی‌یابد)

لَهُ ما فِی السَّمٰواتِ وَ ما فِی الأرض - از او است، هرچه در آسمانها و هرچه در زمین.

مَن ذَا الَّذی یَشفَعُ عِندَهُ اِلّا بِاِذنِه - کیست که در نزد او، جز به اذن و رخصت او، شفاعتی کند؟!

یَعلَمُ ما بَینَ اَیدیهِم وَ ما خَلفَهُم - هرآنچه پیش روی و هرآنچه پشت سر آنها (بندگان) است، میداند

صهبا

احاطه و آگهی ندارند
وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ (و آنان ربندگان) بچیزی از دانش او - مگر آنچه خود او بخواهد -

وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضَ - تخت قدرت و حکمرانی او، بر آسمانها و زمین گسترده است

وَلَا يَؤُدُهُ حِفْظُهُمَا - و نگهبانی آسمان و زمین او را گران نمی آید

وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ : و او است بلند مرتبه و بزرگ (بقره : آیه ۲۵۵)

وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمٰنُ وَلَدًا - و گفتند که خدای رحمان، فرزندی گرفته است.

لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِدًّا - همانا چیزی سهمگین فرا آوردید ...

تَكَادُ السَّمٰوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا - چیزی که کم مانده بود بسبب آن

آسمان ها پاره پاره و زمین شکافته شود و کوهها درهم فرو ریزند ..

أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمٰنِ وَلَدًا - (و آن این بود) که برای خدای رحمان، فرزندی قائل شدند.

وَمَا يَنْبَغِي لِلرَّحْمٰنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا - درحالیکه برای خدای رحمان، فرزند داشتن، شایسته نیست.

إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتِي الرَّحْمٰنِ عَبْدًا - همه ی اشیاء و اشخاص در آسمانها

و زمین، نیستند مگر فراهم آمدگان نزد خدای رحمان به عبودیت.

شمردنی
لَقَدْ أَحْصَاهُمْ وَعَدَّهُمْ عَدًّا - همانا همگی آنان را به ضبط آورده و ایشان را بر شمرده است بر

(سوره ی مریم، ۹۴-۸۸)